

انعکاس اوضاع اجتماعی در اشعار شیر کو بیگس

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۱۷

پیمان تباری^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کنگاور

سید احمد پارسا^۲

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر پاره‌وقت پژوهشکده‌ی کردستان‌شناسی، دانشگاه کردستان

محمدعلی گذشتی^۳

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده

شیرکو بیگس (۱۹۴۰-۲۰۱۳م) از شاعران آوانگارد معاصر زبان کردی، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی «توخولوسکی» سوئد در سال ۱۹۸۸-۱۹۸۷ و اخذ لقب «همشهری» از سوی بزرگ‌ترین انجمن مدنی فلورانس است. موضوع پژوهش حاضر «انعکاس اوضاع اجتماعی در اشعار شیرکو بیگس» است. شناساندن بهتر این سراینده‌ی توانمند به غیرکردزبانان، شناخت بهتر شگردهای ادبی در شعر او، شناخت بهتر سروده‌های یک شاعر معاصر از اهداف این پژوهش محسوب می‌شود. جامعه‌ی آماری بر اساس سروده‌های ترجمه‌شده از وی به زبان فارسی و به روش توصیفی است. داده‌ها به شیوه‌ی کتابخانه‌ای گردآوری شده و با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا تجزیه و تحلیل شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که ترسیم فضای ترس‌آلود جامعه‌ی عراق در زمان حکومت بعث، بیان درد و رنج‌های مردم جامعه و مسائلی این چنینی، به بحث آزادی در سروده‌های او جلوه‌ای نوین بخشیده است که تصاویر بر ساخته‌ی شاعر را با این مفهوم می‌توان از مصادیق این امر دانست.

کورتیه

شیرکو بیگس (۱۹۴۰-۲۰۱۳ز) له شاعرانی ناوانگاردی هاوچه‌رخ‌ی زمانی کوردی و براوه‌ی خه‌لانی ته‌دیبی «توخولوسکی» سویده له سالی ۱۹۸۸-۱۹۸۷ و نازناوی «هاوشاری» له لایه‌ن گه‌وره‌ترین کۆمه‌لی سفیلی فلۆرانسه‌وه وه‌رگرتووه. بابه‌تی ته‌م لیکۆلینه‌وه‌ی به‌رده‌ست «کاردانه‌وه‌ی باروؤخی کۆمه‌لایه‌تی له نیو شیعره‌کانی شیرکو بیگه‌س»^۵. ناساندنی باشتی ته‌و شاعیره به‌توانایه به‌و که‌سانه‌ی که کوردی نازانن، ناسینی باشتی شیعر و توانسته ته‌دیبیه‌کانی شاعیریکی هاوچه‌رخ له ئامانجه‌کانی ته‌م لیکۆلینه‌وه‌یه. کۆمه‌لگای ئاماری به‌پنی ته‌و شیعرانه‌یه که وه‌رگرتدراونه‌ته‌وه سه‌ر زمانی فارسی و میتۆدی وه‌سفی ره‌چاو کراوه. دراوه‌کان به شیوه‌ی کتیبخانه‌یی کۆکراونه‌ته‌وه و به که‌لگ‌وه‌رگرتن له ته‌کنیکی لیکۆلینه‌وه‌ی شیکاریی ناوه‌رۆک، تاوتوی کراون. ئاکامه‌کان پیشان ده‌دا که ده‌رختستی که‌شی ترسناکی کۆمه‌لگای عیراق له زمانی ده‌سه‌لانی به‌عسدا، ده‌بربری داخ و خه‌فه‌ت و کویره‌وه‌رییه‌کانی خه‌لکی کۆمه‌لگا و بابه‌ته‌کانی له‌م شیوه‌یه‌یه و سه‌رنجی باسی نازادی له نیو هه‌له‌سته‌کانی ته‌ودا رواله‌تیککی به‌رچاوی پی‌به‌خشیه که وینه‌گه‌لینکه شاعیر دای‌هیناوه و ته‌و چه‌مکه ده‌توانیت له هۆکاره‌کانی ته‌م بابه‌ته‌بینه ته‌ژمار.

وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی: شیعی ناوانگاردی کوردی، شیعی ناوانگاردی کوردی، شیرکو بیگه‌س، کۆمه‌لگا.

واژگان کلیدی: شعر آوانگارد کردی، شعر معاصر کردی، شیرکو بیگس، اجتماع.

1- Payman.tabari@yahoo.com (نویسنده مسئول)

2- Dr.ahmadparsa@gmail.com

3- moh.Gozashti@iauctb.ac.ir

۱- بیان مسأله

پیشرفت‌های علمی بشر در قرن اخیر در کنار تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بر همه‌ی شئون زندگی تأثیر گذاشته است. ادبیات نیز از این تأثیرات بی‌بهره نبوده است، به عنوان مثال در ایران از دوره‌ی مشروطه هم‌پای آزادی ملت ایران از استبداد قاجاری، ادبیات نیز از قید دربار آزاد می‌شود و برای اولین بار در خدمت مسائل اجتماعی قرار می‌گیرد. آزادی، وطن، تعلیم و تربیت جدید، زن، غرب و صنعت غرب، انتقادهای اجتماعی و مسائلی از این دست موضوعات شعر دوره‌ی مشروطه را تشکیل می‌دهند. «سخن از آزادی و این کلمه را گفتن با مشروطیت شروع می‌شود، قبل از مشروطه، مفهوم آزادی که مترادف دموکراسی غربی است، به هیچ وجه وجود نداشت. آزادی به معنای دموکراسی غربی - با مشروطیت آغاز می‌گردد و این تفکر حاصل از انقلاب کبیر فرانسه (بعد از ۱۷۸۹) و انقلاب صنعتی انگلستان (از حدود ۱۷۵۰ به بعد) و پی‌آمدهای آن است، مثلاً منظور مسعود سعد سلمان از آزادی، رهایی از زندان «نای» است نه چیز دیگر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۵).

تحولات ادبی ایران، ترکیه و عراق بر شعر کردی تأثیر گذار بوده است. این تأثیر نه تنها در فرم، بلکه در محتوا نیز نمود دارد. تفاوت نژادی و زبانی کردهای عراق و تبعیض‌هایی که بر این قوم روا می‌داشتند همراه با فشار و اختناق حکومت، موجب شد که دو موضوع آزادی و وطن از موضوعات اساسی شعر معاصر کردی باشد.

یکی از شاعران آوانگارد کرد عراقی شیرکو بی‌کس (۱۹۴۰-۲۰۱۳م) فرزند شاعر بزرگ کرد عراقی، فایق بی‌کس است. ترک عراق به دلیل مشکلات سیاسی در سال ۱۹۸۶ و پنج سال زندگی در سوئد (بی‌کس، ۱۳۹۳: پیشگفتار مترجم، ۸) و «ترجمه‌ی آثارش به زبان‌های عربی، ترکی، فارسی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، سوئدی و نروژی، نه تنها موقعیت او را چون چهره‌ای شناخته شده، در گستره‌ی شعر جهانی تثبیت کرد، بلکه در گرایش اذهان جهانیان به سوی شعر کردی نیز مؤثر افتاد» (ناصری، ۱۳۸۲: ۲) که نتیجه‌ی آن اعطای جایزه‌ی ادبی «توخولسکی» از طرف مؤسسه‌ی علمی «قلم» سوئد در سال ۸۸-۱۹۸۷ به او، و اعطای لقب «همشهری» از سوی بزرگ‌ترین انجمن مدنی در فلورانس ایتالیا بود (همان: ۲).

موضوع پژوهش حاضر، «انعکاس اوضاع اجتماعی در اشعار شیرکو بی‌کس»

است. شناساندن بهتر این سراینده‌ی توانمند به غیر کردزبانان، شناخت بهتر شگردهای ادبی در بیان یکی از موضوعات محوری شعر او (آزادی)، شناخت بهتر سروده‌های یک شاعر آوانگارد معاصر از اهداف این پژوهش محسوب می‌شود. جامعه‌ی آماری بر اساس سروده‌های ترجمه شده از وی به زبان فارسی و به روش توصیفی است. داده‌ها به شیوه‌ی کتابخانه‌ای گردآوری شده و با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا تجزیه و تحلیل شده‌اند.

۲- پیشینه‌ی تحقیق

تاکنون افرادی مانند سیدعلی صالحی (شاعر نامدار معاصر)، فریاد شیری، رضا کریم مجاور، محمدرئوف مرادی، صلاح منوچهری (که هنوز موفق به انتشار رسمی ترجمه‌هایش نشده است) و عزیز ناصری آثاری از شیرکوبیکس را ترجمه کرده‌اند. اشعار ترجمه شده از شیرکوبیکس عبارتند از: *دره‌ی پروانه*، *گورستان چراغان*، *سروده‌های سنگی*، *میهمان خزان*، *آینه‌های کوچک*، *سلیمانیه و سپیده دم جهان*، *مرا به عشق بسپارید*، *بوی نامه*، و *عاشق شدن در ساعت بیست و پنج*. پورنامداریان درباره‌ی او می‌گوید: «قدرت تخیل نیرومند «بی کس» بازبانی سخت سخته که حتی از ورای ترجمه نیز دریافتنی است و گرمای عاطفه بر سراسر آن تابیده است ما را در شهرها و کوچه پس کوچه‌های سرزمینی وحشی و غبارآلود در فصل‌های سال و از میان دشت و قله‌ها و چمنزارها و برف و باران و خاطرات کودکی اش یله می‌کند و به دیدار شاعران و نویسندگان و مردان افسانه‌ای *گُرد می‌برد*» (پورنامداریان به نقل از مرادی، ۱۳۸۰: ۸). سیدعلی صالحی نیز چنین می‌گوید: «برای شاعران کردستان احترامی عمیق و ناخودآگاه قائلم، به‌ویژه در برابر شعر *شعله‌ور شیرکوبی کس*، که یکی از طلایه‌داران کلام *گُرد* است، شاعران دور مانده‌ای که نزدیک‌ترین پاره‌ی گم شده از خیمه‌ی خواب‌ها و رؤیاهای ما به شمار می‌رود» (صالحی به نقل از مرادی، ۱۳۸۰: ۲۰). «تاکنون برگردان سروده‌های او در مجله‌هایی چون *دنیای سخن*، *آینه*، *ادبستان*، *معیار*، *کارنامه* و *تعدادی روزنامه منتشر شده است*» (ناصری، ۱۳۸۲: ۲). قهرمان احمدی در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود با موضوع «جنبه‌های پایداری در اشعار شفيعی کدکنی و شیرکوبیکس شاعر کردستان عراق» با راهنمایی دکتر غلامحسین شریفی استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان در آبان ماه

١٣٩٣ به تطبیق وجوه پایداری در شعر این دو شاعر پرداخته است. مقاله‌ای نیز با عنوان «شیرکو بیکس و کتاب سلیمانیه و سپیده‌دم جهان» نوشته‌ی سینار گلرین که شرح مختصری درباره‌ی زندگی و شعر این شاعر است، به چاپ رسیده است (گلرین، ١٣٨٧: ١٠٩-١٠٣).

٣- انعکاس اجتماع در اشعار شیرکو بیکس

٣-١- بیان دردهای مردم

سرزمین شاعر و درد و رنج‌های آن برای او بسیار اهمیت دارد، سرزمینی که از دیدگاه وی پدران و مادرانی زجر کشیده دارد، مردمانی پر از یأس و ناامیدی و خاطرات تلخ شکنجه‌های رژیم استبدادی و بعضی صدام. مردمانی که به خوبی معنی آوارگی، اسارت و تنهایی را درک کردند. افسوس و ناله‌ی شاعر، بیشتر از این بود که در آن زمان کسی آن همه فریاد اندوهناک را نشنید:

پدرت، سرزنش کلیدی سرگشته، / سرود یأس / خنده‌های شکنجه / حنجره‌ی زخم‌خورده‌ی آزادی بود. / او از درون سینه‌اش می‌بارید / واژگان خون آغشته را باران باران، / اندوه کاکل افشان را قطره ... قطره، / و نم نمک / سرگذشت تاریخی بی‌هوش گشته را می‌چکید. / پدرت را غل و زنجیر به معلم / زلزله به سرود / آوارگی به وطن / و زندان به ماهی روشن کردند. / پدرت / جیغ سربریده / فریاد ناآرام آن مردم / جرس تنهایی و بی‌کسی‌ای بود، / در زیر آشکوبه‌های بی‌هوشی و هوشیاری این دیار / مدام به صدا... به صدا... در می‌آمد و / شنیده نمی‌شد (بی‌کس، ١٣٨٦: ٧).

شاعر از تاریخ سرزمین‌اش می‌گوید، سرزمینی که تاریخی سراسر زجر و درد و پر از زخم‌های عمیق؛ زخم‌ها و دردهایی که «عذابی ژرف» در خود داشت اما آن چه شاعر را از پا انداخت، دیدنِ اندوه بی‌پایانِ زنان سرزمین‌اش بود آن‌گونه که نای برخاستن برای او نگذاشت:

در حین دیدن تاریخ / از سوراخی تنگ و کوچک / زخمی عمیق / مرادر خود فرو برد و / دیری پایید، به پا شدم. / وقتی که چشم / به سوراخ آن زخم عمیق نهادم / عذابی ژرف / مرادر خود فرو برد و / دیری پایید، به پا شدم. / ولی آن دم نگرستم / در سوراخ عذاب ژرف / من زن سرزمینم را / و درون اندوهناک او را دیدم، / مرادر

خود فرو برد / دیربست بی نا مانده ام / دیگر به پانمی شوم (بی کس، ۱۳۸۷: ۳).

۳-۲- نبودن آزادی بیان

حکومتی چون صدام هرگز آزادی بیان را برنمی تافت. از شعر و ادبیات به ویژه شعر و ادبیاتی که بازتاب دردها و رنج های مردم و ستم های حاکمان باشد وحشت داشت. شیرکو در این سروده، برخورد حاکمان را با شعر متعهد به خوبی به تصویر کشیده است. سروده ی شاعری مانند «شیرکو» هر چند با همان قافیه و ردیف شاعر دربار سلطان است، اما دیگر موسیقی کناری یا به طور کلی ادبیت کلام نیست که آن را ممنوع کرده، بلکه محتوای آن است، حتی کوتاهی شعر هم در کاستن خشم حاکمان از آن مؤثر نبوده است. علاوه بر این، اشاره به «حومه ی کرکوک» به این معنی است که حاکمان وقت در عراق، نه تنها در شهرها که در حومه ی آن هم، وجود شعر و ادبیات مخالف را برنرفته اند و این چنین است که شیرکو سروده هایش را در خدمت بیان درد و رنج مردم می گذارد:

سروده ای / ریز نقشِ کوتاه اندام / در حومه ی شهر کرکوک / دستگیر شد. / با ردیف و قافیه ی شاعر دربار سلطان / دستانش از پشت بسته شد. / و چشمان او را بستند / با کمر بندِ پشمین، داستانی از قادسیه. / وانگه در میان دو تل در وادی «جول حمیرین»^۱ / به خاک و خون در غلتید و / تیرباران شد. / دیروز آمدند و گفتند: / در وادی «جول حمیرین» / در میان دو تل دیدیم / چشمه ی جوشان آبی / خروشان جاری می شود / و عاشقان نام او را، نهاده چشمه سار شعر (همان: ۳۷).

شعر شاعر، دیگر نشان از بی دردی ندارد و تبدیل به چشمه ای جوشان شده است که در طول زمان، روشنی و زلالی آن به افراد گوناگون، پس از خودش سرایت می کند. فکر و اندیشه ی جاری از قلم شاعر بر روی کاغذ سفید گویی ابر و صاعقه است که وقتی نمود پیدا کرد، حکایت کشتگاه و بارش باران و رودی جاری شد و عامل به پا خاستن مردمان گردید که حق و حقوق خود را مطالبه کنند و به مبارزه با حاکمان ستمگر بعث پردازند و بدین ترتیب سروده های شاعر نهاد آزادی و عدالت شدند:

ایستاده قلم زنگی / بر کاخ سفید و گفتا: / آن گاه آذرخش و ابر / دست در دست هم شوند. / کشتگاه بر می خیزد و پرچم باران فرازد / آن دم که کشتگاه را / هم همدست

شد باران و رود / بینوایان به پا شوند؛ / خواهند برگ و نان را. / هر چند واژگان مرا / همدست فریادم شدند، / سروده‌ام برخیزد و آزادی از من طلبد (بی‌کس، ۱۳۸۹: ۲).

۳-۳- بیدارگری

آزادی و بیداری، سرود گم‌شده‌ی شاعر بود که در هر نقطه و مکانی مانند دیگر مردمان آزاده به دنبال آن می‌گشت و این فریاد بیدارگری، چون انفجار مهیبی، در میان سکوت مردمان بر آمد؛ مردمانی که از ناچاری و ناتوانی، چیزی نگفتند و بعضی سیاستمداران مستبد که به خاطر سوء استفاده‌ی سیاسی سکوت گزیدند: حفره‌ای در سکوت / از فریاد یک مشت... دو مشت / از جسارت یک بیل... دو بیل / از دانش چند گرم تی.ان.تی / فرو کردم. / از دور دور / انگشت بر اهرم رنج / فشار دادم / انفجاری مهیب، / آسمان گرد و غبار، / پس از چندی هوا لطیف. / روی قطعه‌های سکوت / مردی بلند بالا دیدم / صدا صدای (بیشکچی) / شعر آزادی می‌خواند / و سروده‌هایی روشن، / به گرد او حلقه زدند (بی‌کس، ۱۳۸۷: ۳۹).

۳-۴- مظاهر طبیعت هم در خدمت آزادی

شاعر برای درک بهتر مفاهیم اجتماعی و تبیین آن در ذهن مخاطب از مظاهر طبیعت به خوبی استفاده می‌کند و این‌گونه، آزادی را واژه‌ای رؤیایی دانست که مادری برای آن همیشه در غم و اندوه بود و پدری برای رسیدن به آن در حال مبارزه با ستمگران. از این رو بید مجنون «مادر» و کوه نیز مقاومت «پدر» را در برابر ظالمان تداعی می‌کنند؛ زیرا بید مجنون نهاد لرزانی و در نهایت اندوه و کوه، نهاد استواری و محکمی است:

هرگاه، بید مجنونی می‌بینم / گویی مادرم در حیاط / بر روی غمی پائیزی خیمه کرده. / وقتی به کوه می‌نگرم / گویی پدر / بر روی دوش آزادی / رو در روی ستمگری / برخاسته (همان: ۷۴).

شاعر در بیانی زیبایی‌شناختی، آزادی را به زیبایی گل و ماه می‌پندارد که خود را نمایان کرده و منتظر است تا درک شود؛ زیرا تنها مردم سرزمین شاعر، خواهان آزادی نیستند بلکه آزادی مانند یک فرد گدا با لباس کهنه و خود در حالی که خانه و آشیانی ندارد به خانه‌های همین مردم رفته است تا آنان را از وجود خود بهره‌مند سازد، تا خود و دیگران را به آرزویشان برساند؛ زیرا انسان بدون آزادی و آزادی بدون انسان معنی ندارد:

اینک، آزادی اسب شفق است، / به خانه در آورده‌ای. / درخشش مژده گرفته پا به سر، / برق خوشی زو می جهد، / یال و گردنش گل آجین. / آزادی همچون گل و ماه / به خانه‌ات در آمده. / یا هم چون چراغ جادو / افتاده پیش پای تو. / برای آنکه آزادی / در کشانی در فراز و فرود کوه. / برای آنکه روشنی / چون درفشی بر فرازی در جان خویش، / اینک تو را آزادی چشم در راه است. / بسان گل روزگردان / بر بچینی تهمکان جان او را. / آزادی اینک گرسنه است، / چون شکم پوکیده‌ی گرمیان و این سرزمین. / آزادی هم چون آسیاب / چشم انتظار غله است. / دیده بر آن دارد که تا / دهان تنهای او را / از لقمه‌ای زین خیر پرداخته کنند. / آزادیت گدایست و مندرس و بی آشیان... / آزادی هم چون درخت توت حیاط / خزیده در خانه‌ی تو. / خیال و رؤیایی بزرگ / چون درب خانه، کشتگاه / و جاده همراه تو است. / چون اسبی ایستاده کنون رو به روی پا شدنت، / چون دشتی بایسته‌ی کشت / چشم انتظار باران / این اسب زرین پگاه / ایستاده به پایت که تا / نکشانی او را به دیرگاه غروب. / اسب زرین آزادی / ایستد به پای تو که تا / گرسنگی نشکند دست، / نشکند پا و / بیزارش نگرداند. / لگام او در دست توست...

شاعر، آزادی را مانند پرنده‌ای زخمی می‌داند که به خانه آورده‌ای و بهبودی آن پرنده در دستان تو بود و این چنین است که باید فکر و اندیشه‌ی تو او را به اوج برساند نه این که قفس و زندان گردد. پس باید مردمان سرزمین شاعر، فکر و اندیشه‌ی آزادی را مانند یک ماهی کوچک و ضعیف پرورش می‌دادند و خوراک او را تأمین می‌کردند؛ به عبارت دیگر آزادی باید در سرزمین شاعر فراگیر می‌شد و همه از آن استفاده می‌کردند:

آزادی را، / چون پرنده‌ای خون‌آلود به خانه‌ات آورده‌ای، / اکنون، در سینه‌ی تو می‌خواند، / در آسمان سینه‌ات پر می‌زند. / این مرغ بخت، / آن قدر چشم‌انتظار و پایبند تو می‌ماند، / تا سینه‌ات، / آسمان اندیشه‌ات، / قفسی از برای او نگردانی. / این مرغ هم آب و هم دانه خواهد، / چشم در کار و فرمان تو می‌دارد. / آزادیت گرسنه است و / ماهی نحیف است و نزار، / یک آسیاب ویرانه. / رنگ و شمیم آزادی می‌تراود از باغچه‌ی وجود تو. / خورد و خوراک آزادی / تنها، در کشتگاه کف دستان تو پیدا می‌شود... (بی کس، ۱۳۸۶: ۲۳۳).

۳-۵- تبدیل شادی مردم به غم و اندوه

شاعر با بیانی استعاری، دشمن و هواپیمای‌های او را کرکس سیاه می‌پنداشت که شادی مردمان را بر نمی‌تابیدند. از این رو با دیدن شادی و خوشحالی قوی سفید؛ یعنی، مردمان بی‌گناه سرزمین شاعر، سر می‌رسیدند و با بمباران و کشتار، این شادی را به عزا و اندوه تبدیل می‌کردند و این‌گونه در میان ظلم، ستم و ترور، شادی چندان دوام نداشت و معنی درد و رنج به خود می‌گرفت:

قویی سفید/ از پسِ دعوتنامه کنگره‌ی پرندگان/ سازِ خود را بر گرفت و/ عزمِ سفر در کوچه،/ در خیابان سرازیر آب نمود/ به سوی جزیره‌ی عشق،/ تادر جشن عروسی دو نورس آماده شود،/ و بنوازد/ چند بخش/ ز دریاچه قو/ او رسید و پس از چندی/ در افقی مات و کدر/ یک کرکسِ شوم سیاه/ به مراسم در رسید و/ یکی دوبار،/ بر آسمان عروسی پرواز کرد،/ و در هنگام/ اسلحه‌ای از پر سینه بر کشید/ رو به آوردگاه شادی شلیک کرد/ و جشن را از نورس و از جزیره/ بر باد کرد (بی‌کس، ۱۳۸۷: ۹۴).

۳-۶- افتخار به مبارزان و شهیدان

در دیدگاه شاعر، همه‌ی پدیده‌ها گویی جاندار هستند و همه در خدمت تحقق آزادی. این بار آزادی در معنی رهایی از دستگیری و کشتن، تحقق می‌یابد و در این شعر، ساعت چونان جاندار در پی یاری‌رسانی به آزاده‌ای است که جلاد برای دستگیری و کشتنش می‌رود. باز سفید استعاره از مبارز، شادی و خوشحالی مردمان است و انتخاب این واژه و ادعای این‌همانی با آن مبارز، جلاد را در قالب صیادی بی‌رحم نشان می‌دهد. حکومت‌های زور و استبداد هر لحظه بر مردم ستم می‌کردند و اقدام به کشتن و اعدام آنان. با دیدن این حال غم و درد، شاعر را فرا می‌گرفت، غم و درد از دست دادن مبارزانی که زمان هم برای آنان «آزرده پرز کین» بود، مبارزانی همچون «بازی سفید» که تعداد کمی از آنان نجات می‌یافت و این خود مایه‌ی افسوس او می‌شد:

آن ساعتی که در میچ جلاد بود/ ساعتِ قربانی بود و/ ساعت آزرده پرز کین/ روزی دگر/ در یک اتاق خشمناک سر گردان/ ساعت/ گفته‌ی آنان را شنید:/ صبح فردا/ در رأس یازده می‌روی/ برای دستگیری، بازی سفید،/ آشیان در کنار

شهر / ساعت غمگین و پر ز کین / پیشتر از آن / که او ز خواب بر جهد / چند خطی /
عقربه را عقب کشاند، / جلاد، ز دروازه‌ی شهر / گذشت، رو بسوی کوه، / نگاهی
در ساعت دست / هنوز / مانده است زمان. / اما / در ساعت شهر و زمان / نیم
ساعتی، گذشته از یازده مرگ. / وقتی جلاد / به آشیانه می‌رسد / باز چندیست / که
پرگشوده رفته است (همان: ۱۱۹).

در راه رسیدن به آزادی، از تمامی اقشار جامعه، جان خود را فدا کرده‌اند و
اکنون رؤیایی است که شاعر دوست دارد بر چارپایه‌ای که از زیر پای بسیاری از
مبارزان کشیده شد «مرگ جلاد» را ببیند و «آزادی بر او نشیند» چرا که همین چارپایه
«تنها شاهدهی بود که ماند»:

آن چارپایه که کشتند / شاعری را بر روی او / تنها شاهدهی بود که ماند / تا ببند
مرگ جلاد و / آزادی بر او نشیند (بی‌کس، ۱۳۸۹: ۱۲).

۳-۷- کودکان، قربانی و رنج کشیده

ستم، تنها بزرگترها را در بر نمی‌گیرد بلکه کودکان و خردسالان نیز از آن در رنج
هستند. آن‌گونه که دختران خردسال در زیر بار رنج، فقر، بدبختی و زحمت، قیافه‌ی
پدربزرگ و مادر بزرگ به خود گرفته بودند:

دختر به زیر بار چوب / چون مادر بزرگ شده بود. / خمیده از میان باغ / گرفته
سوی روستا. / یک نی میان چوب‌ها / او را بخواند / گفتش زیبا: / -توان نیاورم که
تو / آزرده سوی ده شوی، / این گفت و تا میان ده / تا خانه، پای بار بئه / ترانه‌ی
«حسن زیرک»^۳ / نواخت، از برای او (بی‌کس، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

کودکانی مبهوت، متحیر و پر از ترس و سرگردانی و فریادی که به گوش
هیچ کس نرسید. کودکانی که به جای رؤیای شیرین و دنیای خیال‌انگیز کودکی، در
جنگل و کوهستان و زیر آفتاب سوزان آواره بودند و درد و زخم این همه بدبختی با
آنان همراه بود:

کودکی بودم / مبهوت، مبهوت صلابت قامت ترس و سرگردانی. / متحیر،
متحیر ماسوره‌ی مرگ و شراره‌ی غروب. / متحیر، متحیر سحر پر گرفته در دربند /
و رمه‌های جیغ در قله و ستیغ. / مبهوت، مبهوت رنگدان بی‌رنگی. / مبهوت،
مبهوت فریاد خاموشی. / مبهوت شیبه‌ی آب. / کودکی بودم، / خواب‌های جنگل

و درختان را می‌خواندم. / با چشم‌هایم، پنجه‌ی آفتاب را بو می‌کشیدم. / گوش به درای کاروان زنگ‌های طبیعت می‌سپردم. / کوچ کردن کوه، پشته و درخت را می‌دیدم. / فریاد رود، چشمه و خاک را می‌شنیدم. / درون ستاره را می‌دیدم. / خلت و عور فرشتگان خدا / و رازهای پنهان یزدان را می‌دیدم. / پنجه در پنجه‌ی شب می‌نهادم و / همبازی مهتاب می‌شدم. / همه شب، سر بر بالین کوه می‌نهادم و آرام می‌آرمیدم. / وز صغیر ستاره‌ای بیدار می‌شدم. / من خود هزاران شعله‌ی مجروح را دیده‌ام، / که چگونه به آغوش ابر می‌خزیدند و پنهان می‌شدند. / من هم چون خیال / فواره در آغوش بگرفتم و / سوار بر پشت غبار / و گهواره‌ی کاذبه‌ی صبح شدم. / من زبان خاکستر و سنگ / زبان بوته و درخت را آموختم، / و در دفتر برف / نخستین سروده‌ام را نوشتم (بی‌کس، ۱۳۸۶: ۱۶).

کودکان زجر کشیده‌ای که پدران مبارز و قهرمانشان در راه نجات و آزادی دیگران، جان خود را فدا کردند، و این در حالی بود که این فرزندان پدران خود را ندیده بودند. شاعر در بیانی نهادین این درد را چنین بیان می‌کند:

دو تا از شاخ دو گردو / ننوی^۴ کودکی را تاب می‌داد. / بود یک لبخند شیرین بر لب کودک / که در رؤیای رنگارنگ آن گهواره می‌تایید. / درخت پیر آهسته ندایی داد: / — این کودک، پدر را می‌شناسی تو؟ / درخت تازه سال، سری جنباند به نشان فراموشی. / درخت پیر، نفس پر حسرت و آهی گران از سینه بیرون داد. / پدر را بود آن مردی زمستان پار / که می‌رفتش به سوی خانه‌ی روستا / در آن هنگام فریادم / به زیر سهمگین آوار این بهمن بلند آمد / ولی افسوس / که تا من را رهانیدش به زیر آوار / بخشکید جان او در سوز برفاوار (بی‌کس، ۱۳۸۹: ۹).

۳-۸- رنج دیدن از خیانت‌ها

در جامعه‌ی شاعر بسیاری از مسائل پیش می‌آمد که برای کسی مثل شیرکو قابل قبول نبود. بنابراین آن چه شاعر را متعجب و ناراحت می‌کرد، خیانت‌ها و بی‌خیالی بعضی از مردمان نسبت به سرنوشت خود و جامعه بود زیرا از دیدگاه او این کار نتیجه‌ای جز آسیب به مردم در بر نداشت:

چوب کبریتی بر افروخت / چنگ در جان تاریکی در افکند و / او را ز بیشه رهانید. / اما وقتی که باز آمد همان کبریت / آتشی در پیکر بیشه دوانید (همان: ۲۷).

سرزمین شاعر را درد خفقان در خود پیچیده بود و دیگر آزادی برای شاعر معنی نداشت، سرزمینی مرده، زندان گونه با چشمه های خشکیده، اما این بلاها را کسی جز افراد آن سرزمین و خیانت هایشان، به وجود نیاورده بود:

آزادی؟! / کدامست آزادی؟! / اسبی خسته ی شکسته ست / بارفشنگ، هر روز بر او می نهند؟! / سرزمین؟! / کدامست سرزمین؟! / آن مشت خاکی که هر روز / چندین بار او را می کشند؟! / آن دشت پهنی که شدست به سکوی مرده شستن؟! / آن کوه بلند سرکش، که دار میت شده است؟! / سنگ و گل و چوب و شنی / که زندان از او رسته است؟! / آه... کدامست سرزمین؟! / آه... کدامست آزادی؟! / نمی دانم! ... نمی دانم!! / آبی که در روز روشن، سرچشمه اش را ماهمی دزدیده ایم؟! / آن دلبر مستانه ای در خواب ناز، / چشم از حدقه و کاسه دزدیده ایم؟! / یا که آن ابر باران زاست؟! / پیشتر از آنکه بیارد، / باران از او کش رفته ایم؟! / آن ماهی در شب چارده، / ز آسمان ربوده ایم؟! / نمی دانم! ... نمی دانم!! / آه... کدام است سرزمین؟! / آه... کدام است آزادی؟! / آزادی، اسبی خسته ی شکسته ست، / بار فشنگ، هر روز بر او می نهند؟! / هان... هان بنگریدم / اینجاست... این است سرزمین من (بی کس، ۱۳۸۶: ۲۴۴).

۳-۹- فضای ترس آلود جامعه

در زمان حکومت بعثی صدام بر جامعه ی شاعر، فضایی حاکم بود که هر جا می رفت، دچار نوعی سرگردانی و تحیر می شد فضایی که نشان از طناب دار، زندان و کوچ اجباری اهالی یک روستا در آن آشکار بود. سرزمینی که اشک، سایه ی وحشت، لرزش قلب و هراس، درخت و کوه و بیابان و دشت را در خود گرفته بود: به هر کجا که در شوی / سایه ای منگ بر رخسارت نشسته است، / که آن سایه غریبی است. / در اینکت، نه سایه ی زلفکانت / پنجره و اتاقت / بلکه شاید سایه ی یک طناب دار / و یا خیال محبسی از سرزمین تو باشد. / و یا شاید غروبی خلوت و خاموش / از کوچانیدن دهی از سرزمین تو باشد. / یا سایه ی سرشک چشم دلبرت / و یا شاید سایه ی وحشتی مخوف / نشسته بر برزن شهر تو باشد. / و یا شاید سایه ی تابوت شهید میهنت. / بندگان؟! / و یا بیم در بند کشیدن بادی / ناگه که در خانه ی به هر کجا که در شوی / بیمی قلب ترا به لرزه می کشد، / که آن لرزه غریبی است. /

کان لرزه در اینک تو / از بهر یک بیم تو یا خستگی راه تو نیست. / شاید لرزه‌ای در قلب درخت و کوه و بیابان / و دشت میهنت باشد؟ / شاید هراس چشمه‌ای؟ / که برای کور کردنش آمده‌اند. / یا لرزه‌ای در قلب قصه‌ای باشد؟ / از بیم کشتن نویسنده‌ی او (همان: ۱۹۵).

۴- نتیجه‌گیری

شیرکو بیکس از برجسته‌ترین شاعران معاصر کُرد است که آثارش بیش از دیگر سرایندگان کُرد، به زبان‌های زنده‌ی دنیا برگردانده شده است. شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین عراق و وضعیت کردها، آزادی را یکی از موتیف‌های پربسامد شعر کُردی قرار داده است که این مسأله در اشعار شیرکو بیکس نمود ویژه‌ای یافته است و موجب شده، شاعر ضمن پرداختن به مشکلات اجتماعی ناشی از فقدان آزادی، با استفاده از صور خیال، تصاویر بکری از این مفهوم ارائه کند و از همین رو شعرش آینه‌ی انعکاس دردها، رنج‌ها و مشکلات جامعه‌ی عصر شاعر گردد.

پی‌نوشت

۱. جَوَلِ حَمْرین (جَبَلِ حَمْرین): رشته‌کوه حمیرین از استان دیالی در ۶۰ کیلومتری خاور بغداد تا شهر کرکوک در ۲۶۰ کیلومتری شمال بغداد کشیده شده است و به عنوان خط مرزی بین سرزمین‌های کردنشین و نواحی عرب‌نشین عراق شناخته می‌شود.
۲. اسماعیل بیشکچی: روزنامه‌نگار و نویسنده ترک‌تبار که کتاب و مقالات زیادی در خصوص دفاع از حقوق کردهای ترکیه نوشته است.
۳. حسن زیرک: خواننده‌ی شهیر کُرد که از گنجینه‌های ادبیات فولکلور در فرهنگ کُردی است.
۴. ننو: گهواره‌ای که نوزاد در آن می‌گذارند.

منابع

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳)، تاریخ زبان فارسی، تهران: سمت.
احمدی، قهرمان (۱۳۹۳)، جنبه‌های پایداری در اشعار شفيعی کدکنی و شیرکو
بیکس شاعر کردستان عراق، رساله‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
بی کس، شیرکو (۱۳۸۰)، دره‌ی پروانه، ترجمه‌ی محمدرئوف مرادی، تهران: نشر
آنا.

_____ (۱۳۸۲)، در بند پروانه، ترجمه‌ی عزیز ناصری، ناشر: مترجم.
_____ (۱۳۸۵)، سلیمانیه و سپیده دم جهان، ترجمه‌ی محمدرئوف
مرادی و همکاران، بازسرای سیدعلی صالحی، تهران: نگاه.
_____ (۱۳۸۶)، صلیب و مار و روزشمار یک شاعر، ترجمه‌ی صلاح
منوچهری، آماده‌ی چاپ.
_____ (۱۳۸۷)، اختران بی آسمان. ترجمه‌ی صلاح منوچهری، آماده‌ی
چاپ.

_____ (۱۳۸۹)، پگاه، ترجمه‌ی صلاح منوچهری، آماده‌ی چاپ.
_____ (۱۳۹۲)، بوی نامه، ترجمه‌ی رضا کریم مجاور، تهران: پویان
فرنگار.

_____ (۱۳۹۳)، عاشقانه‌های شیرکوبی کس، ترجمه‌ی فریاد شیری،
تهران: سرزمین اهورایی.
پارسا، سیداحمد (۱۳۸۸). تأثیرپذیری شاعران کرد ایران و عراق از حافظ
شیرازی، تهران: فرهنگستان هنر.

دیویس، تونی (۱۳۷۸)، اومانیسیم، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
سید حسینی، رضا (۱۳۸۴)، مکتب‌های ادبی، تهران: نگاه، چاپ سیزدهم.
شفيعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط
سلطنت، تهران: سخن.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۴)، تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوسی، چاپ دوم.
کریمی، کامبیز (۱۳۷۸)، تبعید ۱۸۲ هزار رؤیا (برگردان ۵۰ شعر از ۱۲ شاعر
معاصر کردستان عراق)، سندج: بیان آزادی.
گلریز، سینار (۱۳۸۷)، «شیرکو بیکس و کتاب سلیمانیه و سپیده دم جهان»،

مجله چیستا، شماره ۲۵۰.

گوران، عبدالله (۱۹۷۱)، مجله‌ی بیان، سال اول، شماره ۲.

_____ (۱۹۷۱)، مجموعه شعر، بهشت و یادگار.

مختاری، محمد (۱۳۷۸)، انسان در شعر معاصر، تهران: توس.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۴)، چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)،

تهران: انتشارات جامی.